

گانهنامه طنز

سوزن

شماره ۱۰

تابستان ۱۴۰۱



تحت لیسانس دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدیر مسئول:

امین چوپانی

سر دبیر:

سارا ظهرا ب بیگی

هیئت تحریریه:

امین چوپانی
شایان شاه حسینی
سمیه شکری
سارا ظهرا ب بیگی
حسین جهانگیری

ویراستاران:

امین چوپانی
سارا ظهرا ب بیگی

طراحان:

سارا ظهرا ب بیگی
علی ناظری

فهرست

سفن سردبیر ۳

دانشتنی های بدرد نفور ۵

متروپل ۷

روز دندان پزشکی مبارک ۹

فرهنگ لغت پشت چراغ قرمز ۱۱

روز دفتر مبارک ۱۲

وداع نامه مدیر مسئول ۱۳

به نام خدا

سخن سردیبر

سلام به همه رفقای سر سوزنی. امیدوارم حال و احوالتون خوب و مساعد باشه و زندگی براتون مثل یه هندوانه شیرین و خنک تو این روزای گرم تابستونی باشه. ضمن تشکر از خانم شکری مدیر مسئول سابق نشریمون و تبریک به آقای چوپانی برای قبول مسئولیت سنگین ایشون میخوام که خودمو به عنوان سردیبر جدید نشریه معرفی کنم. من ظهراب بیگی هستم و میخوام بگم که کلی خبر خوب تو راهه؛ مجله قراره کلی ایده های جدیدو به کار بیره و کلی طرحای خفن اضافه بشن 😊 امیدوارم از این شماره نشریه هم خوشتون بیاد.

اینم فراموش نکنین که ما همیشه و هرجا از همراهی و همکاری شما استقبال میکنیم پس با ما در ارتباط باشین و ایده هاتونو و طرح هاتونو برای ما بفرستین 🙌

ارادتمند شما سارا ظهراب بیگی

دانشتنی های بدر دنجور



آیا میدانستید خواندن این دانستنی های به درد نخور که هیچ کاربردی در زندگی شما ندارند ۳ دقیقه از زمان شما را تلف کرد.
همچنین آیا میدانستید حتی این زمان اندازه گیری هم نشده است؟

دانشتنی های بدر دنجور

مستورید

حادثه، بیماری، سقوط، عزا و ...
واژه‌هایی هستند که این روزها مثل کنه به دایره واژگان صبح و شبهامون چسبیدند، هر چقدر هم می‌خوایم سایه‌ی شوم این اتفاقات تلخ و آزار دهنده رو از روی سر زندگی هامون کم کنیم همیشه که همیشه؛ تا حدی که حتی الان شما قراقره یک طنز تلخ و آمیخته به درام رو بخونید در صورتی که رسالت این نشریه، زدن سر سوزن

طنز به شماسست تا خنده رو بهتون تزریق کنه، اما انقدری این طنزهای تلخ این روزامون مهم هستن که مجبوریم تا اونجایی که شیرینی طنز رو به دهنمون تلخ نکنیم بهشون پردازیم. این بار این سایه‌ی وحشت متروپل آبادان ریخت تا عرق شرم از روی پیشونی مسولین اداره فلان و بهمان بریزه؛ البته اگر شرمی وجود داشته باشه. اتفاق متروپل، زلزله سرپل ذهاب و گلستان حوادث

پلاسکو و هواپیمای اوکراینی و امثال این‌ها مثل زخم‌هایی میمونن که به وسعت تاریخ این مملکت عمق دارن؛ کاری و کشنده و عمیق... شاید از اونجایی این ماجرا به ما و نشریه‌مون مربوط بشه که طنز تلخش بدجوری زیاده. یعنی وقتی شما میشنوی که فلان ارگان به خاطر رانت و رابطه برخلاف همه قوانین فنی و انسانی و عقلی و حقوقی و ... به امثال متروپل‌ها مجوز داده و می‌ده و متأسفانه از بد حادثه خواهد داد چیزی نمیتونی بگی و فقط لب‌خند می‌زنی. یعنی وقتی میشنوی به خاطر همین رانت و رابطه‌ها و معرفی‌نامه‌ها و «من، فلانی پسر عمه‌ی

نوه خاله‌ی بهمانی هستم» ها بیش از پنجاه تا خانوار عزادار و مصیبت زده شدن به در نگاه نکرده دریچه خودش آه رو میکشه! یعنی وقتی بعد از عادی شدن اوضاع و فراموش کردن متروپل و پلاسکو و امثالهم خبر ریزش یه ساختمان و کشته شدن‌ها و عزای عمومی‌ها و ... رو میشنوی فقط میتونی به تلویزیون خیره بشی و از ته دل یه چیزایی بگی که من اینجا معذورم و البته کار دیگه‌ای هم از دستت بر نیامد، بگو! بگو خالی شی! خودمونیم ما هم می‌گیم. خلاصه که آره رفیق طنز تلخ فلسفه داره،

معنی داره، خیلی کلمه‌ی پیچیده و عجیبیه برخلاف ظاهر سادش، یه جمله بخوام بگم طنز تلخ یعنی اون لحظه‌ای که دیگه کاری از دستت بر نیامد و دوست داری همه کلماتی که از دل و ذهنت عبور میکنه رو در یه لب‌خند خلاصه کنی و ابراز کنی. ما ناامید نیستیم ما عقب نمیشینیم، ما از اوناش نیستیم که کنار بکشیم، ما جَوون این مملکتیم، ما داریم خودمونو برای اون لحظه‌ای که پسر عمه نوه خاله‌مون اومد و مجوز یواشکی می‌خواسته آماده میکنیم، رفقا یه چیزی هم بگم اگر فکر میکنید خودتونو برای اون لحظه آماده نکردید بیخودی به شهردار و

فرماندار و استاندار و مهندس و ... بد و بیراه نگید از الان خودتونو، بهتر بگم خودمونو برای از دست رفتن جون هموطنامون مقصر بدونیم. اگر قیمتمون انقدر بالا رفت که هم‌قیمت خدا شدیم یعنی بی‌نهایت پولم که بهمون تعارف بزنن دلمون نلرزه فقط چون بی‌نهایت از خدا بیشتر نیست که کمتره اون وقت میتونیم به خودمون امیدوار باشیم، به اون روزی که مملکتمونو با دستای خودمون ترمیم میکنیم، به اون روزگاری که فساد و رانت و رابطه از دایره لغات سیاسی و اجتماعی‌مون پاک بشه. اما اینو خوب بدوید شرط لازم این ماجرا ماییم؛ ما.



روز دندانپزشک مبارک

نوبتی هم باشه ، نوبت
روز دندانپزشک هست
روز پولدارای علوم
پزشکی
روز کش زیاد عین
حاتمی
روز تحمل کننده های
بوی سیر دهن
روز اوه اوه وضع دندوناتون
خیلی بده
یادم میاد یه روز دندونم
به طرز فجیعی درد
گرفت ، مجبور شدم برم
پیش یه دندونپزشکی
که تازه فارغ التحصیل
شده .

خلاصه نوبت گرفتم و
رفتم داخل
گفتم دکتر قربون
دستت این دندون
اخریه هست داره دردش
میکشتم
گفت: ببینم، اوه این
دندون شماره هفته من
تا شماره پنج بلدم
عصب کشی کنم
قیافه من که پوکر بود
گفتم: عصب کشی
شماره هفت رو غایب
بودی خیر سرت؟!

چون پول ویزیت داده
بودم گفتم خب بجاش
شماره ۴ رو عصب کشی
کن اونم درد میکنه
گفت: ۲۰۰ تومن میدم
دندون شماره ۴ رو
میگیرم ۳ رو عصب
کشی میکنم امتحان
اینو ۱۸ شدم ، مطمئن
ترم توش
گفتم: ok, just do it
خلاصه شروع کرد
همون اول قبل اینکه بی

حسی رو بزنه گفت: آروم
باش امیر جان این یه
بی حسی ساده است
گفتم: منکه امیر نیستم،
گفت میدونم اسم خودم
امیره: /
یه لیترب بی حسی زد
فکمون از شدت بی
حسی قفل کرد.
حالا من فکم قفل،
اینم شروع کرده بود
سوال پرسیدن
گفت: خب رشتتون

چی؟
گفتم: اهممم
گفت: خیلی هم عالی ،
کدوم دانشگاه؟
گفتم: هماهمم
گفت: بهترین دانشگاه
است: /
همینطوری که سوالم
میپرسید مثل اینکه
سرما هم خورده بود
هی آب بینی اش میومد
و فخ فخ میکرد
یهو گفت: دندون
پزشک فخ فخو ندیده

بودی که دیدی
منم که آب دهنم تو
دهنم پر شد بود از
شدت خنده همرو پرت
کردم تو صورتش
خلاصه، کارمون تموم
شد و نتیجه اش این
شد که تا چند سال
آینده نرید دندونپزشکی
تا اثر آموزش آنلاین
پیرو
روز دندانپزشک های
زحمتکش کشور مبارک
باشه.



فرهنگ لغت پشت چراغ قرمز

درس و مدرسه : رویای نیمه شب با چشمانی باز خیره به آسمون الوده شهر **مادر:** چیزی که هرگز نداشت
اقتصاد: فروختن بیشترین تعداد دستمال کاغذی
لباس و شلوار : یادگاری رفیق هایی بزرگتر از خود
مبل راحتی : تصویری زیبا از پشت ویتترین های فروشگاه ها
غذای گرم: پروتئینی که تابستان در سطل های زباله فلزی گرم شده توسط آفتاب یافت میشود
کودکی: مقطعی از زندگی که وجود نداشت
خرید : سبدي خالی از اقلام در گوشه ای از ذهن
تفریح : اب تنی های آخر هفته در حوض پارک محل
وسيله نقليه: پاهایی که همیشه همراه بودن
رقص: خواهش هایی برای فروختن
سفر : کلمه ای بی مفهوم در دایره لغات زندگی
علاقه : فاقد هیچ نوع اهمیت و اولویت
اسباب بازی: سنگ و چوب و گل

پول: چیزی که نداشتن
خواهر و برادر : حسرت یا گمشده ای بی نام و نشان
ماشین گران قیمت : اولویت ارائه خدمات
فال: آرزوهای فروخته شده
تخت خواب: بشکه های نفت سوخته حاشیه تهران
چهار راه : محلی برای کار
خانه : ابناری مخروبه از ماشین های اسقاطی
کفش : یار خسته پیاده روی های طولانی
دست های کودکانه : خسته و دارای پوستی زبر و خشک
خواب : راهی برای فرار از خستگی روزانه
خانواده : پدری دست در دست مادر و فرزندان در نقاشی های سیاه و سفید

ولادت حضرت

فاطمه

و روز دختر مبارک باد

دختر یعنی تمام لحظه های خوب لبخندهای خدا از ته دل.

دختر که باشی یک روز در میون روزته و مثل رستوران های اکبر جوجه میمونی نه کسی میدونه کدوم اصلیه هم خیلی زیاده
قشنگ مشخصه کسی که تقویم رو نوشته ، یک آدم متشخص و دختر دوست بوده و تنفر خاصی نسبت به پسر داشته

از طرفی دخترا کلا دو دسته ان : یا فاطمه و نرگسن یا جز این دوتا اسم ، یعنی اگه یه روز دختر خانم ها یه مشکل جدی که تو خودشون میبینن آزادی از یکیشون پرسیدم میگی آزادی نداریم ، منظور چی؟

گفت: نمیتونیم ساعت ۲ شب

بریم تو خیابون قدم بزنیم
گفتم والا ما هم نمیتونیم ، بریم خفتمون میکنن!
گفت: استادیوم نمیزارن بریم
گفتم: طرفدار چه تیمی هستی؟
گفت: استقلال
گفتم: عالیه ، یه بازیکن الانش رو بگو
گفت: سعید عزت الهی
گفتم: اونکه تو استقلال نیست
گفت: باشه ولی سعید ما اسپانیایی بلده
گفتم: اوکی، بای
گفت: صبر کن مهم اش مونده
گفتم: چی
گفت: داخل جامعه امنیت کافی نداریم، بخاطر مستقل بودنمون مسخره میشیم، نگاه سنگینی تو جامعه رومون هست .
به فکر فرو رفتم، شاید

درست میگفت ، دلیلش چیه؟ چرا جامعه به این سمت و سو رفته؟
با صدایی شجاعانه گفتم: شما قوی ترین انسان های کره زمین هستید ، از قضاوت نترسید، تلاش کنید که هیچ محدودیتی برای پیشرفت شما نیست و هر روز قوی تر از دیروز باشید
با بغضی که در گلویش داشت تشکر کرد و از من دور شد
خلاصه: روز دختر رو علی الخصوص به دختر خانم هایی که مانتو آبی میپوشن تبریک میگم و
آرزو دارم سال دیگه مشمول این تبریک نباشید و از ترشیدگی در بیاید.

وداع نامه مدیر مسئول

اوایل ترم یک بودیم که در طی یک مراسم خوشامدگویی که انجمن اسلامی ۱۳۴۸ در سلف دانشکده برای ما تدارک دیده بود با ترم بالایی های آشنا به امور نشریات آشنا شدیم. از آن جایی که من همیشه فکر میکردم که خیلی بامزه هستم در آن مراسم هم شیرین زبانی کرده و ترمکی خود را به اثبات رساندم. یادم هست بعد از آن روز یه پیام ناشناسی دریافت کردم که اگر استعداد نوشتن دارید و با توجه به روحیه ی طنز نهفته در شما میتوانیم شما را به نشریات طنز دانشگاهی معرفی کنیم حالا آن زمان تجربیات طنز نویسی من و شاید بهتر است بگویم تجربه نوشتن من تنها به استوری های بی سر و ته ای که در هنگام مسخره بازی با بچه های کلاس در راستای ثبات بخشیدن به ترمک بودنمان در فضای مزاجی منتشر میکردم، خلاصه میشد. از سری استوری های تاسف بار آن زمان مثلاً رقص تانگو با مولاژ

اسکلت کلاس، گلف با جاروهای دم بلند دانشکده، فوتبال با چادر، گفتن آوای هوهو چی چی در هنگام راه رفتن از جدول های کنار خیابان، برداشتن تیکه کلام استادان، دزدیدن فایل های استاد فیزیک که به قول خودش قرار بود کتاب شود، خوردن ناهار دسته جمعی در قفس دانشکده، گیر افتادن در سرویس بهداشتی دختران، پیدا کردن موزاییک مرکزی میدان امام حسین و این قبیل چیزها بود. بر پایه همین استوری های تاسف بار طنز وار آن شب که در گروه دوستانه گفتم بچه ها از من درخواست کردند که در نشریات آن ها حضور افتخاری داشته باشم همه بچه ها سر تکان دادند و گفتند عجب انتخاب شایانی بوده است حالا تو نباشی اصلاً سهام نشریه آن ها در بازار نشریات افت میکند. اینگونه بود که من در دی ماه سال ۹۷ به حضور درتنها نشریه طنز انجمن اسلامی رای آری دادم و

با یک متن نا پخته بی سروسامان حضور به عمل آوردم. نمونه آن متن در شماره های قبلی نشریه موجود و هنوز هم در دسترس است و من سالها بعد فکر میکردم چگونه میشود آن متن را سوزاند. اصلاً عقل ناصحیح من برای نوشتن آن متن هیچ، سردبیر وقت چرا حاضر شد اعتبار نشریه اش را با متن من خدشه دار کند؟ بعد از آن روند رو به رشد نویسندگی در من شکل گرفت. فکر کردم که میشود کمی احساس را چاشنی واژه ها کرد و نوشته خوبی را از آب درآورد. انگار که فرمولش دستم آمده باشد یک داستان عاشقانه بی دلیل با یک پایان اندوه بار همیشه مخاطبان زیادی را به خود جلب می نمود و در شکل گیری غدد بغض در گلوی آن ها به گونه ی موثری عمل میکرد. اما این فرمول تنها برای نوشتن در استوری ها بود و نوشتن در نشریه ای با مضمون طنز نیازمند

تمهید اساسی تری بود. شروع کردم به مطالعه کتاب های طنز، سبک نوشتار طنز، تکنیک های طنز نویسی و اهداف طنز. متن های بعد را در رابطه با اهداف طنز و نوع نوشتار آن در قالب متنی آموزشی با نام طنز سالم در نشریه منتشر کردیم که اگرچه از حوصله مخاطبی که انتظار نوشته طنز داشت خارج بود اما من را از ورطه بیخبری نجات میداد. بعد از آن به علت مشکلاتی که برای سردبیر وقت ایجاد شده بود تصمیم گرفتند که من هم در کارهای نشریه کمک کنم و انگار به قول دوستان نزدیکم از یک نویسنده دون پایه به یک نویسنده بین پایه ارتقا یافته بودم. در مرتبه بین پایه هم به نظرم خوش میگذشت و جو قدرت مانند یه هاله سبز اطراف مرا گرفت و فکر کردم اگر عبید زاکانی یک باشد قطعاً من خانم شماره دو طنز ایران میشوم. بعد از آن که مدیر مسئول وقت فارغ التحصیل شد و مرا به عنوان مدیر مسئول گذاشتند که دیگر خدا را بنده نبودم. حس

سربازی را داشتم که صفحه شطرنج به وزارت رسیده است. دوستی دارم در خلال مکالمات تلفنی من با خانم ایگرگ و آقای ایکس کنارم نشسته بود و فهمید که من به تازگی مدیر مسئول شده ام. گفت: یادت هست نویسنده ای دون پایه بودی؟ این صندلی به هیچ کس وفا نکرده است به خود غره مشو! در دوران مدیر مسئولیت خدمات شایانی ارائه ندادم اما حداقلش این بود که جلوی نفس اختلاس گرانه خود را گرفتم و درگیر رانت و رشوه نشدم. اگرچه که در فضای نویسندگان اگر رانت و رشوه ای در کار بود اکنون باید به جای این همه شاعر محبوس، مسئول مقیم قزلحصار میداشتیم. در نتیجه تمام دغدغه ها برای رساندن متن ها، طراحی منحصر به فرد هر متن، ایده برای نوشتار نوع طنز، ایده برای موضوعات هر شماره، تقسیم اموخته های اندکم با دیگران میتوان گفت که کار گروهی را به خوبی یاد گرفتم. برنامه ریزی برای ارائه یک محصول حال در هر

قالبی و شکلی که میخواهد باشد به من آموخت که در زندگی شخصی ام هم مدیریت زمان داشته باشم. حس لذت خلق یک اثر و زمان گذاشتن برای اجرای دقیق و موشکافانه آن لذتی بود که من مدیون سرسوزن بودم. حس آشنایی با آدم هایی کار درست، استعداد هایی مشابه پیشین خودم و گام برداشتن و بزرگ شدن را در سرسوزن تجربه کردم اکنون که دوباره همان نویسنده دون پایه ای هستم که در کوله اش اندکی تجربه دارد به این نتیجه رسیده ام که آدم هرگز نباید لذت آن کارهایی را که دوست دارد اما برایش زمان ندارد را از خود بگیرد. و برای تو سرسوزن عزیزم! آرزوی موفقیت میکنم. آرزوی خندیدن و به ثمر نشستن. آرزوهای خوب و خوب تر. امیدوارم به آدم هایی که در دامن رشد میکنند. امیدوارم به حس خوب تک تک آن آدم ها و امیدوارم که ریشه درخت عمیق ترو شاخه های پربار تر از قبل شوند.

عید سعید غدیر خم مبارک

اَکْثَرُ النَّاسِ
مَعَنَا مِنْ سِکِّینَ
لَوْلَا اِمْرُؤُوسُ
وَالْاُئِمَّةُ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ

امام رضا علیه السلام فرمودند: عید غدیر روز تبریک و تهنیت است
هر وقت مومنی برادرش را ملاقات کرد چنین بگوید